

راز فرعون گم‌شده

نوشته: ریموند هولدن

ترجمه: هوشمند فتح اعظم

۱۹۵۵

تهیه کتاب الکترونیک

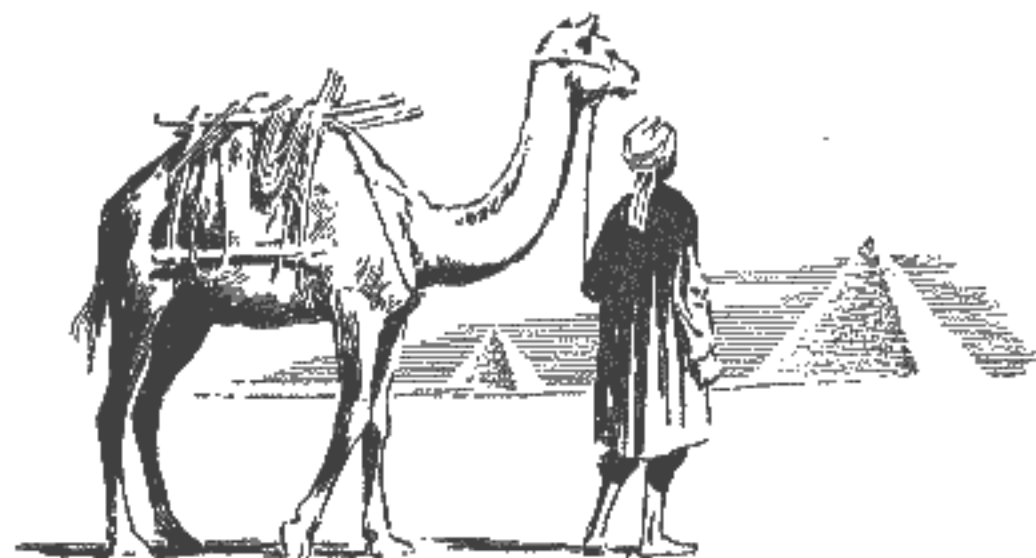
۲۰۰۶

این کتاب فاقد حق مولفین در ایران و آمریکا است.
لطفاً چنانچه نظری غیر از این دارید با ای میل زیر
تماس بگیرید:

Siavash.imany@gmail.com

سیاوش ایمانی پیرسرایی

آستارا - بهار ۱۳۸۵



۳

راز فرعون گمشده

کشف مقبره توت آنخ آمین Tut - Ankh - Amen

چه بسیار زمان و فکر و کار سخت در بنای جامعه بشری با آن همه کلیسا و مسجد و فرودگاه و راه آهن و تئاتر و کتابخانه و بندرگاه و کارخانه اش صرف شده است. این بناها چنان سخت و پایدار می نمایند که پنداری همیشه می مانند. ممکن نیست که حتی بخيال خود راه دهیم که روزی این بناهای برجسته در جل خالک مدفون گردد و بشر آینده بر خرابه های جهان ماجهانی دیگر سازد. چه بسا مردم جوانی که بیش از سه هزار سال پیش در مصر باستان کنار رود نیل می زیستند + نیز چنین فکری داشتند. شاید می پنداشتند که جلال شاهانشان هرگز زوال نمی گیرد و فراموش نمیشود و معابد و

قصرهای بزرگشان هرگز زیر شن و خاک مدفون و مفقود نمیگردد .
 مصریان قدیم مردمی نجیب و سرفراز بودند . در میانشان معماران و
 مهندسان بزرگ فراوان بود . شاهان نیرومندشان در بحبوحه جلال بی پایان
 و ثروت بیکرانی میزیستند که هرگز بجهان امروز ما شباهت نداشت . با
 این همه ، از آن مردم پیشین چیزی نماند و آخرین اثر آنان نیز در اقوام
 غالب ، حل شد . فقط بزرگترین و مستحکمترین بناهای ایشان اکثراً نیمه
 خراب باقی مانده است تا مورخان را به تحقیق و جهانگردان را به اءعجاب
 وادارد . بشر عصر جدید تنها بدیدن اهرام نزدیک قاهره که حتی هزاران
 سال وزیدن باد شن ریز ، نیز نتوانسته است دفن یا خرابشان سازد ، قناعت
 نکرده و پیوسته بخود گفته است : « نمیدانم که اینها چیستند یا چنان
 عجایی را چه کسانی میان صحرا ساخته اند ، گو یا هرگز این معماران
 نتوان گشود . »

با گذشت سالها ... کم کم قطعات پراکنده دامستان این نژاد بزرگ
 و باستانی بهم پیوست و آثاری از تاریخ قدیمش در کتب پیشینیان و تراجم
 کتبه هائی که بر سنگ و بر خرابه ها کنده بودند و حتی بر کاغذهائی از
 برگ نباتات آبی نوشته بودند ، یافته شد . در این مدارك و اسناد ،
 مصریان خود شرح رسوم و عادات مردم و پادشاهان خویش را داده بودند .

چون روزگار میگذشت، مردم جهان در می یافتند که مطالعه زندگی و تاریخ مردم قدیم شاید ما را مدد کند تا تمدن خویش را برخلاف سایر تمدنهای قدیم از زوال و اضمحلال باز داریم. از این روی تحقیق دقیقتری در مطالعه تاریخ پیشینیان آغاز گردید. اما راه بزمان گذشته راهی تاریک و باریک است.

حال داستان مردی را بشنوید که بگشودن راز مصر کمر بست که خود داستانی بس شورانگیز و دلفریب است.

« ژرژ هربرت George Herbert » یا « لرد کارنارون Carnarvon » پیوسته در جستجوی آثار گذشتگان بود و به باستانشناسی علاقه داشت. لرد کارنارون در سال ۱۹۰۶ در مصر مقام گرفت تا آرزوی دیرینش را بر آورد.

تقریباً پانصد میل از قاهره در قسمت علیای رود بزرگ نیل در وادیی از صخره‌های سرخ و شن زرد، زیر خورشید سوزان و درخشان، بقایای نیمه مدفون یکی از شهرهای بزرگ باستانی قرار دارد، اینجا «تبس Thebes» است که پایتخت مصر در دوران عظمتش بود. روزگاران پیشین معابد بزرگ «کارناک Karnak» و «لوکسور Luxor» و شهرهایی که بر فراز خرابه‌های تبس بنا شده اند از هنر و خاك پاك شدند تا دیدگان جهان



بدانها خیره ماند. و هنوز در آغاز قرن بیستم مدفن قدیم تبس مخزن رازهای ناگشوده بود.

از یکصد و پنجاه سال باین طرف کم کم معلوم شد که مدفن عمده آثار تبس در مغرب نیل با قدری فاصله از شهر لوکسور، قرار دارد. و نیز معلوم بود چون یکی از پادشاهان مصر که فرعون معروفند در میگذشت تمام مایملک او را با وی دفن میکردند. بعضی از جهانگاوان فاحیه تبس از بخت نیک توانستند محلی را که شهر تبس در آن دفن شده است پیدا کنند. و از مقبره سی فرعون یا بیشتر که معتقد بودند در «وادی مقابر شاهان» مدفون شده اند محل بیست و هشت قبر پیدا و حفاری شد. و در آنها مومیائی ها و تابوتهای سنگی و گلدانها و سبوها و سایر اشیاء بدست آمد، اما بلااستثنا دیده شد که هر مقبره ای را دزدان نبش کرده گنجینه های گرانبایش را ربوده اند.

لرد کارنارون و معاون باستانشناسش بنام «Howard Carter» میدانستند که قبر یکی از پادشاهان که تقریباً ۳۳۰۰ سال قبل میزیسته هنوز پیدا نشده است.

کارنارون مصمم شد که کوشش خود را منحصر آ متوجه کشف محل مقبره فرعون گم شده نماید. اندکی امیدوار بود که دزدان نیز مانند



هوارد کارتر (سمت راست) لرد کارنارون (سمت چپ)

باستان‌شناسان از کشف آن مقبره عاجز مانده باشند.

این پادشاه شخصیت مرموزی بود که تاریخ درباره اش بسیار کسم خبر داده است و حتی زمانی که لرد کارنارون و هوارد کارتر به جستجویش پرداختند نامش نیز که امروز معلوم و موسوم است به «توت آنخ آمِن» Tut-Ankh-Amen مجهول بود. همین قدر معلوم بود که وی جوان بوده و چنانکه شهرت داشت خود از تخمه شاهان نبود بلکه با ازدواج با دختر فرعون بزرگ «آخ ان آتن» Akh-An-Aten «شاهی رسیده بود اما توت-

آنخ آمن را کجا دفن کرده بودند؟ هوارد کارتر چند سال قبل از آن بایک باستانشناس امریکائی که از دولت مصر اجازه حفاری در وادی مقابر شاهان را یافته کار کرده بود. در آن حفاری کارتر اشیائی را بدست آورده بود که بر آنها نام توت آنخ آمن را نوشته بودند. بعضی از این اشیاء در قبرهای کوچکی در گوشه دور افتاده ای از وادی پیدا شده بود. امریکائی مذکور که «تئودورد دیویس Theodore Davis» نام داشت مدعی بود که مقبره توت آنخ آمن را یافته است که خالی بوده و مانند سایر مقابر بدست دزدان بتاراج رفته است.

اما هوارد کارتر بهتر میدانست و حتم داشت که قبری را که دیویس یافته قبر پادشاهی تواند بود و هیچ پادشاهی از سلسله هجدهم را در چنان گورستان متروکی دفن نکرده اند. سپس کشف بعضی از ظروف سفالین که در تشییع جنازه توت آنخ آمن به کار رفته بود و نام او را داشت، نشان میداد که مقبره حقیقی فرعون مذکور چندان دور نباید باشد.

بپایید بدیدار وادی مقابر شاهان رویم و بینیم که کارتر چه کار سخت و یأس انگیزی را پیش گرفته بود. اگر در مدخل وادی بایستید مقابل خود دیواره بزرگی از صخره میابید که بر فرازش يك قله سنگی بنام «شاخ» می باشد. در دامنه این کوه سنگی صخره ها و سنگ شکسته ها

و خاک نرم تا بکف وادی سرانیز شده است. در بعضی از شیب ها
 گودالهای سنگ چینی است که محل قبرهایی بوده است که نبش و حفر
 کرده و خاکروبه ها و بقایای این حفاری را بر کف آن گودالها انباشته اند.
 بر موارد کارتر معلوم شد که اگر بخواهد این خاک و خاکروبه را
 حفر کند سالیان دراز و صدها کارگر لازم است تا او به بستر سنگی که
 قبر را در آن ساخته اند برسد و تازه معلوم نبود که در آنجا قبری باشد. آیا
 قرینه ای پیدا نمیشد که احتمال وجود قبر را در نقطه ای از آن نقاط بدست
 دهد؟ پیش دیدگان آزموده کارتر چنین قرینه ای وجود داشت. پائین
 مدخل وادی زیر قبر «رامسس Ramesses» ششم پس از حفاری موسمی دسته ای
 از کلبه های ناهنجار کشف شد. در کلبه هایی مانند این کارگرانی زندگی
 میکردند که هزاران سال قبل میزیسته و مقبره ها را میساخته اند. این کلبه ها
 روی انبوهی از صخره های مدور سنگ چخماق ساخته شده بود. کارتر
 از روی تجربه دریافت که وجود چنین صخره های مدوری قرینه است بر
 اینکه در آن نزدیکی ها مقبره ای باید باشد. بدبختانه حفاری در مجاورت
 آن صخره های مدور راهی را که به مقبره رامسس ششم میرفت قطع میکرد
 و آن مقبره بسیار مورد توجه جهانگردانی بود که بمصر میآمدند.
 بنابراین کارتر تصمیم شد صبر کند تا فصل جهانگردی در مصر خاتمه

از یافتن گنجینه‌ها، در شگفت شدند.



یابد و از این روی حفاری در آن نقطه تا اکتبر سال ۱۹۳۲ بتعویق افتاد.
تا سوم نوامبر آن سال تعدادی از این کلبه‌های کارگران قدیم را از میان
برداشتند. آن کلبه‌ها کم و بیش شبیه یکدیگر بودند و تعداد کافی هم
آنها را نگاهداشته تا رابطه شانرا با قبر رامسس حفظ کند. زیرا نقطه‌ای
که کلبه‌ها در آن قرار داشت سه یا خاک داشت و زیر خاک هم صخره بود.
کار مشکل برداشتن این خاک خشک و گرد آلود، آغاز گردید. وقتی
هوارد کارتر روز چهارم نوامبر به محل حفاری رسید با دیدگان پرشوری
با اطراف نگرست. پیش آمد تازه‌ای شده بود زیرا بجای همهمه کارگران
و غوغای کنگ و بیل و شن کش - این بار خورشید سوزان مصر بر خاموشی
مطلق می‌تایید. چه خبر شده بود؟ کارتر معمولاً به پیش آمده‌های ناگواری
عادت داشت، این بار نیز تن بقضا داد.

با انتظار شنیدن خبری ناگوار، بصورت سر کار گری چشم دوخت
که به پیش او می‌آمد. چیزی که از وی شنید باور کردنی نبود و دریافت
که آنروز صبح، کارگرانی که زیر محل اولین کلبه‌ای را می‌کنند که
قرار بود خراب شود، چیزی رسیدند که ظاهراً پلکانی بریده از صخره
کوه بوده. این پلکان از کارهای جدید نمیتوانست باشد زیرا کلبه‌هایی
را که تازه از رویش برداشته بودند، بیش از سه هزار سال بود که از زمان



در میان سنگها، معبری یافتند

مرگ رامس ششم در آن نقطه قرار داشته است. اینجا کارتر امیدوار شد که پس از سالها رنج و کوشش بالاخره چیزی نوئی یافته است. تا دو روز کار گران، مشغول پاک کردن نقطه ای بودند که در آن پله ها پیدا شده بود. در امتداد پلکان پیش میرفتند. کم کم هر چهار طرف راه پلکان پیدا شد، دیگر شک نمی نمود که آنچه کشف شده بود راهی بود

که بقبری میرسید ، اما چه بسیار شده بود که حفار مشتاقی پناه ای را در انتظار مقبره های می کاوید و تازه درمی یافت که آن پلکان ناتمام یا هرگز
بکار نرفته است !

حفاری ادامه یافت . شانزده پله پائین رفتند و مجموع پلکان ها ،
معبری را با ارتفاع ده پا و عرض ۶ پا تشکیل داده بود .
وقتی این معبر به آخر نزدیک میشد نفسهای کارتر بشماره افتاده بود .
خود قیاس کنید که چون کارتر بالای دری را دید که از زیر خاک بیرون
آمده و با آهک و سنگ خوب مهر و مسدود شده بود ، چه حالی شد .
اینجا بالاخره پس از سالها کوشش نابسمان ، مقبره های حقیقی کشف شده
بود . آری مقبره های بود اما معلوم نبود بچه کسی تعلق داشت . برای دانستن نام
صاحب قبر يك راه وجود داشت . وقتی مقابر تبسی ها را مسدود میکردند
بر آن ، دو مهر می نهادند ، یکی مهری که بر تمام مقابر گورستان شاهی
می گذاشتند و نشان میداد آن قبر بشخص بزرگی تعلق دارد و مهر دیگر
مهر شخصی فرعون بود ، که جسدش را در قبر نهاده بودند .

کارتر بر دری که پیدا شده بود بدنبال نام پادشاهی میگشت ، چون
بمطالعه گچی که در را با آن مسدود کرده بودند پرداخت بالایش دید در
جائی که گچ ریخته بودند قطعه چوب محکمی پیداست . ظاهر آچار چوب

دربود. از آنجا امید میرفت که بتوان بدرون قبر راه یافت.

چون کارتر گنج را سوراخ میکرد تا از آن بکمال چسراغ قوهای خود، درون قبر را تماشا کند قلبش سخت می‌طپید. با هزار بیم و امید نور بدرون قبر انداخت و در آن چیزی جز سنگ و خاک روبه ندید. شاید در آن ناچیزی همه چیز پنهان باشد. شاید کوشیده‌اند تا دخول بقبر را هر چه ممکن باشد مشکل سازند. اگر چیزی درون آن پنهان نبود هرگز کسی رنج نمیداد که دالان را از کف تا سقف پراز سنگ و خاک کند و بعد هم در بیرونی را چنان مهر و مسدود کند.

کارتر حال میدانست که شاید دیگر بزرگترین اکتشافی که در مصر شده است رسیده باشد. پیدا بود که اینجا مقبره مهمی است و نیز پیدا بود که اقل از سه هزار سال از دستبرد دزدان مصون مانده است. اما راجع بقبر چنین مینمود که نسبت بمقابر فراتنه‌ای که تا بحال پیدا شده بود مداخل محتر و بی‌مقداری دارد. شاید این اصلاً قبر پادشاهی نبوده و فقط نجیب زاده‌ای بود که با اجازه شاه در آن وادی دفنش کرده‌اند. کارتر باز بطرف در بازگشت و دوباره بجستجوی مهر صاحب قبر پرداخت. تا آنجا که از زیر خاک بیرون آمده بود، چیزی نیافت.

چه بایستی کرد؟ هوا تاریک میشد و کار بیرون آوردن تمام در آن



روای آنان ، تحقق یافته بود .

شب ممکن نمیشد و نیز نمیتوانست رازی را که آفتابی شده بامان خدا باز گذارد و برود. کار تر در حالیکه کسی جز کارگران بومی در حول و حوش خود نداشت با اکراه تمام سوراخی را که زیر در برای بازدید داخل قبر گشوده بود بست و دستور داد که هر چیز را در جایش بگذارند. سپس به مهمتدترین کارگر خود دستور داد که شب را به حفاظت در آنجا بماند. کار تر در پر تو ضعیف ماه برای خفتن بخانه رفت. اما خواب کار آسانی نبود. فکر و خیال فراوان هجوم میآورد. کاری تا ورود لرد کارنارون از انگلستان نمیشد کرد. زیرا کارنارون گذشته از همه چیز، صاحب کار بود و حق داشت که در وقت باز کردن قبر حاضر باشد.

کلمتر آنشب تا صبح کش و قوس رفت. گاهی بر میخواست و در اطاق راه میرفت. میدانست که ناچار باید منتظر بماند. صبح تلگرافی به کارنارون فرستاد. سپس بوادی باز گشت و کارچانکاهی را شروع کرد، یعنی هر چه را کنده بود باز پر میکرد و روی این حفاری شورا نگیز را با خالشی پوشید. هنگام شب ۶ نوامبر دیگر مسافری نمی توانست بگوید که در آنجا اصلاً حفاری شده است. اما خبر این کشف منتشر شد و تلگرافهای تبریک و نامه هایی که از ارزش این کشف شك داشتند، و نیز پیشنهاد های کمک از سراسر جهان بر کار تر باریدن گرفت.

طی بیش از دو هفته که لرد کارنارون می‌توانست خود را از انگلستان
 بمصر برساند ، هوارد کارتر عده‌ای از کارشناسان ماهر را برای معاونت
 در حفاری انتخاب کرد. قبر بدانگونه که ۳۰ قرن مانده بود باقی‌ورزش
 هنوز پنهان بود . مانند دسته ورق‌هایی که از پشت بردارند معلوم نبود که در
 آن قمار ورق برنده تکخال بیرون می‌آید یا ورق بازنده شیطان !
 روز ۲۳ نوامبر کار بازگشودن مدخل مقبره آغاز گردید. زیرا لرد
 کارنارون و دخترش «لیدی اولین هربرت Evelyn Herbert» از وادی شاهی
 بر رود نیل به لوکسور وارد شدند. تا فردا بعد از ظهر در مقبره از زیر
 خاکی پیدا شد. این بار تمام در را از زیر خاک بیرون آوردند. بار دیگر
 تحقیقی بیشتر برای پیدا کردن نام صاحب مقبره شروع شد. این بار چندجا
 نام توت آنخ آمَن حاکم شده بود. این اول بار بود که کارتربخود امیدواری
 داد که آنچه را می‌جوسته ، یافته است.

هنوز احتمالات ناگواری میرفت. بیش از هر چیز مطالعه در مسدود
 نشان داد که یکصد سال بعد از بستن مقبره در را باندازه‌ای سوراخ کرده‌اند
 که یک نفر بتواند بدان داخل شود. باز این سوراخ را مسدود ساخته بودند
 و همین مسدود کردن مجدد علامت آن بود که هنوز اشیاء گرانبهایی در
 داخل قبر مانده است .

حقیقت نامساعد دیگری نیز وجود داشت :

در خاکروبه‌های که در راه پلکان بدرقبر پیدا شده بود آثاری از ظروف سفالی و جعبه‌ها و اشیائی بدست آمده بود که اسامی چندین پادشاه را در بر داشت ، معنای این جمله در نظر کارتر شاید این بود که شاید اینکه یافته بجای آنکه قبری باشد انباریست ، آ‌ه‌م انباری که شاید در زمان سلطنت توت آنخ آم‌ن برای حفاظت اشیاء بسیاری از فراغه بکار میرفته است . و اگر اینطور بود دیگر انتظار نمی‌رفت جسد توت آنخ آم‌ن را در پس در مسدود بتوان یافت .

تا ۲۵ نوامبر دیگر تمام امید کارتر نابود شد . صبح آنروز از مهرها عکس برداری شد و در مسدود را باز کردند . در اینجا حفاران توانستند معبری را بیابان بینند که دیگر پلکان ندارد و همچنانکه کارتر قبلاً از سوراخ دیده بود این معبر از زمین تا سقف پر از سنگ و خاك بود .
اعضاء این اکتشاف ، چیز دیگری دیدند . در آنجا نشانهایی بود حاکی از اینکه کارتر نخستین کسی نیست که بدرون تاریکی اسرار آمیزی که در پیش است راه یافته بلکه کسی دیگر در اعصار قدیم از میان سنگ و خاك ، درست از بالای چپ زیر سقف بدرون خزیده و چون بیرون آمده است کوشیده تا اثری از این رخنه بر جای نگذارد . اما توانسته

بود آنرا بپوشاند. پس خواه ناخواه ناچار قبول میکردند که این قبر نیز
مانند قبور دیگر بیغما رفته است. پس دیگر از آن چه انتظاری باید داشت.
تمام آنروز تا اواسط بعد از ظهر روز دیگر کار تر با کارگران
در حفاری دالان کمک میکرد. مشتاقانه بهر سوی می نگرست. این
کار، کند و آهسته پیش میرفت، زیرا بنا بود هر سبد خاکی که بیرون میرود
خوب غربال کنند تا مبادا اشیاء زیاندار در میانش باشد.

بالاخره چهار بند دری دیگر درست مانند دری بیرونی پیدا شد. شاید
اگر آن در را میگشودند برای نخستین بار در تاریخ جدید تفصیل خیال
انگیز ترین و مجهول ترین دوره عظمت تاریخ مصر بدست میآمد. پس از
آنهمه قرائن یا س انگیزه وارد کار تر باور نداشت که وی واقعا مقابل دروازه
جهانی دیگر ایستاده است. بنظرش کارگران در بر آوردن در دوم بسیار
کاهلی و کندی میکنند. و چون تمام در، پیش ایشان از زیر خاک بیرون
آمد، قدم دیگر بنظر بزرگتر از آن مینمود که فوراً بتوان برداشت.
انگار که پس از اینهمه زحمت چیزی پشت در نباشد. کار تر به لزدن
کارناون نگرست و تغییری در صورت او ندید.

پس کار تر بدر از دیک شد و چون با کلنگ و دیلم گوشه بالای در را
سوراخ میکرد دستش میلرزید. صدای ضربات کلنگ در آن غرغه زیر-

زمینی که سه هزار سال در خاموشی بود، طنین میافکند.

چون سوراخ کنده شد کار تر میله دراز آهنی بر گرفت و آتایتوانست از آن سوراخ بداخل برود. میله به چیزی برخورد نکرد و نشان میداد که اقلاً اطاق درونی مانند دالان با سنگ و خاک انباشته نبود. هوای گرم و محبوس سه هزار ساله از سوراخ بیرون زد و شعله شمعی که آنجا بود بلرزه آمد لعل خاموش نشد و این نشان میداد که هوای درون اطاق هنوز قابل تنفس بود.

کارتر با دقت سوراخ را گشاد کرد. دیگر می توانست دستش را که هنوز شمعی در آن بود بدرون برود. چون از بالای بازویش بدرون نگریست نور شمع که هنوز میدرخشید او را از دیدن اطاق بازداشت و چون چشمش عادت کرد، ابتدا مبهم سپس باروشنی چیزی را دید که هیچ بشری در قرون جدید ندیده بود.

آیا این نور شمع بود که همه چیز را زرین ساخته بود؟ نه طلا بود طلا!

همه جا طلا بود. جانوران عجیب زرین، مجسمه ها و جمبه های زرازدود، قطعاتی از اثاثه های زیبا و غریب که با طلا میدرخشید و با طرازهای عاج و Alabaster مزین بود!



شعله شمع ، خاموش نشد .

چند لحظه کارتر خاموش و بیحرکت ماند . دیگران که دردالان بودند نفس هاشان در سینه حبس شده بود . کارتر خیره مانده بود . سپس شنید که لرد کارنارون پشت سرش بزوزه گفت : « چیزی می بینی ؟ » کارتر دستش را بیرون آورد و چشمانش را مالید . تا چندی سخن نمی توانست بگوید . سپس گفت : « آری چه چیزهای عجیبی » و میدانست که این کلمات تقریباً

بی معنا اند.

وقتی در را بقدری شکافتند که دو تن میتوانستند از آن بیرون بنگرند،
کارنارون و کارتر کنار هم بزیبائی و شکل گنجی که یافته بودند، خیره
شدند.

بینیم کارتر خود چگونه آنرا توصیف کرده.

کم کم منظره روشن تر شد و ما می توانستیم اشیاء را جدا جدا تشخیص دهیم.
اول چیزی را که مقابل خود می دیدیم ولی نمیخواستیم باور کنیم سه تخت زر اندود
بود که اطرافش را شبیه جانورانی وحشت انگیز کنده بودند. بدن این جانوران را
برای آفکه شیمن را بسازند، بسیار لاغر ساخته ولی سرهایشان را بسیار طبیعی از کار
در آورده بودند. این جانوران وحشتناک را ما چنین دیدیم که رویه زر اندود در خشتان
درپرفو چراغ قوه ای ما طوری می تابید که کوئی نور افکنی برایشان افتاده باشد.
سایه های عجیب و بریده سرهایشان که بر دیوار افتاده بود تقریباً هراس انگیز بود.
کنار راست این تخت ها دو مجسمه توجه ما را جلب کرد. دو مجسمه تمام قد سیاه
رنگ پادشاهی بود که چون دوسر باز پاسدار روی روی هم ایستاده بودند. دامن هائی
زرین بر تن و پای افزاری زرین در پائین و گریزی در دستها و مار کبرا برای مقدس و نگاهبان
برپشائی داشتند. اینها بزرگترین چیزهائی بودند که چشم را اول بار بخود خیره
می کردند. میان آنها و دور و بر آنها بالای آنها پر بود از صندوق های زیبای جواهر-
نشان و منقش بی شمار، گلدانهای سفید که بعضی بنحو زیبائی با طراحی مشبکی
Openwork درست شده بود، ضربجهای عجیب سیاه رنگ که از دربار یکی از آن ها،

هاری بزرگ زرین سر بر آورده بود ، دسته‌های گل و برگ ، تختخواب ها و کرسیهای بسیار زیبای منبت کاری ، يك تخت زرین جواهر نشان و جعبه هائی بیضی شکل و عصاهائی Staves به اشکال و انواع مختلف . وزیر چشم ما درست در آستانه در ، يك جام نیمه شفاف از مرمر سفید و طرف چپ انبوه درهمی از گردونه های واژگون که همه زر اندود و مرصع بودند و پشت آنها تصویر دیگری از پادشاهی ، دیده میشد .

اینها بعضی از اشیائی بود که مقابل ما قرار داشت . لمپداهم که اینهمه را ما بانظر اول دیده باشیم زیرا در آن وقت چنان در هیجان و حیرت بودیم که نمیتوانستیم همه را دریاد بگیریم . اما از ضمیر حیرت زده ما گذشت که در میان این همه اشیاء ، قابونی یا اثری از مومبائی دیده نمیشود و مسأله اینکه اینجا قبری بود یا آلباری باز ذهن ما را بخود متوجه ساخت . در پی حل این مشکل ، مابعدت منظره‌ای را که پیش دیدگان داشتیم آزمودیم . بزودی متوجه شدیم که از میان دو مجسمه پاسبان مانند ، در مسدود دیگری پیداست ، کم کم دانستیم که ما هنوز در آستانه کشف خود می باشیم و آنچه را که دیده ایم تنها سرداب بیرونی است . و پشت در دیگر سردابهای دیگری هست که شاید پشت سرهم باشند و شکی نیست که در یکی از آنها ، ما جسد فرعون را خواهیم یافت .

دیگر بعد کفایت دیده بودیم ، کاری را که در پیش داشتیم از ذهن خود کنده اندیم . سوراخ را باز مسدود کردیم و چفت و بستى را که بر در اول نهاده بودند قفل ساختیم و پاسبانان بومی را بیاسداری گماشتیم و سوار بر خرها شده از وادی بیابان آهیدیم . بنحو شگفت آوری خاموش و متفکر بودیم .

روز بعد یعنی در ۲۷ نوامبر وقت آنها بیشتر صرف باز کردن و



جسد موميائي شدة « توت - آنخ - آمن » .

بر آوردن در آن سرداب ذخائر شد و بمطالعۀ سریع اشیاء نفیس که در بر داشت گذشت . هیچ چیز اداست نمیزدند . مگر آنکه قبلا از آن عکس برداری کنند شماره گذاری و ثبتشان نمایند . این مطالعه معلوم داشت که بر اغلب اشیاء این سرداب ، نام توت آنخ آمین ، ثبت شده است . حال دیگر لرد کارنارون و کارتر بیشتر مطمئن بودند که آنچه یافته اند واقعا مقبره فرعون گه شده است .

باستانشناسی کار مشکلی است که بسختی بقواعد آن فن بسته و متصل است و يك جهانكا و خرابه های قدیم نمیتواند از شاخی بشاخ دیگر بجهد و بدلخواه خویش در کار پیش رود .

هوارد کارتر البته دوست داشت که بی درنگ بدراسرار آمیز دیگر پردازد . اما میدانست که چنین نباید کرد . اول بنا بود اشیاء شکفت انگیزی را مواظبت کند که در سرداب بیرونی و پستوی كوچك پشت آن انباشته شده بود . سه هزار سال قبل دزدان ، باین پستو راه یافته بودند ولی نتوانسته اند شیئی گرانبهای را بر بایند و حال این گنج سه هزار ساله و باز یافته مواظبت میخواست . توجه درست بآن اشیاء گرانبها مستلزم بنای آزمایشگاهی در یکی از مقابر خالی نزدیک بود . و نیز هیأتی از کارشناسان لازم بود تا آن اشیاء نازك و ظریف را که پس از هزاران سال که در ظلمت

خشك و مرده قبر قرار داشتند و یکباره هوای آزاد و نور میدیدند، بشناسند و حفظ کنند و مرمت نمایند.

کارتر که واقعاً دانشمندی بود، جرأت و صبر کافی داشت که آنچه باید کرد بکند و بگذارد هیچان اکتشاف جدید بوقت مناسبش افتد. تا ماه فوریه چنین وقت مناسبی فرا نرسید. تا این زمان کار سرداب بیرونی و بستن ویش تمام شده بود.

هر مثقال از خالک کف اطاق غربال شده بود تا مبادا مهره های پراکنده یا قطعاتی از اشیاء مرصع یا جواهرات و ریزهای طلا در آن باشد. فقط دو چیز را در سرداب باقی گذاشتند و آن، دو مجسمه پاسبان پادشاه بودند که در دو طرف دری که هنوز باز نشده ایستاده بودند.

بعد از ظهر روز ۱۶ فوریه ۱۹۲۳، عده کمی از اشخاص بسیار مهم بر اثر دعوتی، بالای مدخل مقبره حاضر بودند و آرامی بسوی سرداب بیرونی پائین آمدند. در این سرداب که خالی شده بود صندلی گذاشته بودند و در گوشه شمالی سرداب سکویی درست کرده بودند تا کارتر و معاونینش بنام «میس Mace» و «کلندر Collender» بتوانند بیالای در مسدود برسند. ساعت دو و ربع بعد از ظهر کارتر با دستی لرزان کلنگ و دیامی برداشت تا دری را بگشاید که همه کس می پنداشت آخرین صحنه راز فرعون

گم شده خواهد بود.

ده دقیقه بعد سوراخی کنده شد و نور چراغ قوه‌ای با فاصله سه پا از در بر چیزی درخشیدن گرفت که چون دیواری از زردآب می نمود، هر سنگی که از در برداشته میشد و دست بدست میگشت تا به بیرون سرداب افکنده شود، بر هیجان حاضران میافزود و هر چه میگذشت ارتفاع آن دیوار زرین درخشان که از کف سرداب اندرونی، از چهارپای پائین آستانه در بر خاسته بود بیشتر میشد.

دیگر مشکلی نبود. و یقین بود که این جا همان ضریحی است که در آن جسد پادشاه نوجوانی را که تعلق به شاهنشاهی بزرگ باستانی داشت دفن کرده اند. چیزی که هنوز حتم نبود این بود که نمیدانستند جسد فرعون هنوز در آنجا باقی است یا نه. زیرا دزدان آنجا نیز راه یافته و با عجله بیرون رفته بودند. کار تر در آستانه در مهره های گردن بندی را یافت که دزدان با شتابزدگی که داشته انداخته بودند. چون برای جمع آوری این مهره های گرانبها، کار بناچار بتأخیر افتاد بر شور و هیجان تماشاچیان که با بی صبری روی صندلی ها کش و قوس میرفتند افزوده شد. زیرا آنان امیدوار بودند که دیده به اکتشافی بگشایند که شاید گرانبهاترین اکتشاف در مصر بود. ساعت پنج بود که چهار چوب در را آزاد کردند. کار تر خیم

شد و خود را بسردابی رساند که ضریح در آن بود. بدنبالش ارد کارنارون و «لا کاو»^۱ رئیس باستانشناسی مصر وارد شدند. بزودی برایشان معلوم شد که در ضریح قفل شده ولی آنرا بکلی نگرفته‌اند. هنوز نمیدانستند که دزدان چه خرابی در آن پیار آورده‌اند. دیگر آن سه مرد درحالیکه نفس در سینه شان حبس شده بود چفت را کشیده درها را گشودند. این درها که بسیار سنگین بودند بقلری راحت باز شدند که گوئی دیروز آنها را بسته‌اند.

این درهای یقین بود که باز میشد. خوابهای ایشان تعبیر میگردد. در پس دسته اول درها، ضریح دیگری بود. این نیز درهائی چفت شده داشت ولی رویش مهر تا شکسته‌ای نیز بود. بی تأمل میتوانند گفت که بداخل ضریح اندرونی از زمانی که جسد پادشاه را در آن نهاده‌اند پای احدی نرسیده است.

این سه مرد بهم نگرستند اما لب نگشودند. میدانستند که در پشت این درهای زرین جسد مرد جوانی است که روزی زمام اقتدار شاهنشاهی بزرگ مصر را در کف داشت. رعایای توت آنخ آمین وی را در آن دفن کرده و امیدوار بوده‌اند که بعد دطاسمهائی که بر قبر نهاده‌اند سفر آخرت او را براحت و سلامت دارند. برای این سفر آنچه پادشاه بدان علاقه داشته

بی آنکه از سنگینی بهایش بیندیشند با او دفن کرده بودند. اینجا تن پوش
فرعون با پای افزارها و جواهراتش، دستکش ها و عصاهایش، تیرها و
کمانهایش، نشیمنها و کرسیهایش و حتی تخت زرین گرانهایش دیده
میشد اینجا مصر سه هزار و سیصد سال پیش زنده و دست ناخورده قرار
گرفته بود.

این سه مرد از درهای زرین پس رفتند و میدانستند پیش از آنکه به
خود پادشاه بپردازند چه باید کرد. و بخاطر اسلحهای آینده هر فصلی از
گنج باز یافته، بنابراین به محك آزمایش در آید و مطالعه شود، کار تر می-
دانست که این کاری پر زحمت و طولانی است ولی چیزی را که نمیدانست
این بود که بانی این اکتشاف هرگز چشم بروی پادشاه جوانی که او را
از خاموشی تاریك زمان گذشته نجات داده بود، باز نخواهد کرد. آری
دوماه بعد ارد کار نارون در گذشت.

هوارد کار ترا گراز مشکلاتی که در پیش داشت آگاه بود شك می-
کرد که اصلاً چشم بشر این عصر، بتواند روی توت آنخ آمن را ببیند.
مرگ ارد کار نارون و سوء تفاهمی که باجرائد و مقامات حکومت مصر
پیش آمد، دو سال تمام، کار گشودن تابوت سنگی پادشاه را بتأخیر
انداخت. مقبره را از خاک پر کرده بودند تا کسی بدان دست نیابد. در

اکتبر سال ۱۹۲۵ دوباره کار حفاری را از نو شروع کردند .

در زمستان سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ ضریح های طلا را چند قطعه کرده از مقبره بیرون بردند . تابوت بزرگ سنگی حجاری شده شامل تابوتهای دیگری بود که ظاهراً جسد پادشاه را در بر داشت . این تابوت سنگی ، بسیار عظیم و حیرت آور بود و حال در میان سردابی بود که از تمام زروزیور برهنه اش کرده بودند .

در فضای تنگ این سرداب دسته ای از مهندسين لازم بود تا در این تابوت سنگی را که بیش از یک تن وزن داشت ، بردارند . در اینجا جستجو و اکتشاف پایان میرسید . اما نه ! کاملاً پایان جستجو نبود زیرا درون این صندوق عظیم بجای جسد مومیائی پادشاه ، تابوتی از ورقه طلا بود که آنرا با تصاویر خدایان و طرحهای پر رمزی تزیین کرده بودند و در بالای این صندوق نفیس نقابی از طلا ساخته بودند که شبیه پادشاه مرده بود . پیشانی این نقاب با نشان مخصوص مصر علیا یعنی مار کبرا و نشان مصر سفلی یعنی لاشخور تزیین شده بود . بالای آنها شاید بدست ظریف ملکه ییوه دسته گلی نهاده بودند که هنوز پس از سی و سه قرن رنگ و اندکی از بویش را حفظ کرده بود . کسانی که این منظره رقت آور را میدیدند ، سختی باور میکردند که از زمانی که مردم در عزای توت آنخ

آمن به تشییع جنازه اش باین مقبره آمده و جسد را نهاده، بانوك پاز آن
بزر بر آفتاب سوزان وادی باز گشته اند، سه هزار سال گذشته است. زودتر
از ماه نوامبر ۱۹۲۰ نبود که باز کردن این تابوت نفیس را آغاز کردند و
آن در حضور نخبه دانشمندان و صاحب منصبان عالی رتبه حکومت بود.
کار پاك کردن مقبره بسیار طول کشیده بود اما هر کس که در آن روز
پائیزی حاضر بود احساس میکرد که پاداش آنهمه زحمت و انتظار امروز
بدست می آید. کسی شك نداشت که جسد پادشاه زیر آن گنج زر خفته
است.

تا بحال هیچ يك از پادشاهان مصر را نیافته بودند که دست ناخورده
بهمانگونه که در قبر رفته بیرونش آورند.

در آنجا سه تابوت بشکل هیكل انسان بود که تو در توی هم نهاده
بودند. تابوت سوم که محتوی جسد بود، نیز از طلای ناب و بگلتهی ۱/۴
اینچ بود. دو تابوت بیرونی از چوب منبت کاری بود که با ورقه طلا
پوشیده و با قرصیمی از شیشه و سنگ لاجورد تزیین شده بود. چون این
جویندگان بر این گنج روان نگریستند چهره پادشاه جوان را هنوز دیدند
که بقدری تازه است که میتوان شناخت. چه بسیارند کسانی که این
منظره را دیده و در آن حلقه اتصال که در نوام انسان هست یعنی حلقه ای

که پیشینیان را بآیندگان می پیوند احساس کرده اند .

از حروازه مقبره آتوخ آمین ، مانده تنها باستانه تاریخ وارد
میشویم بلکه وارد زندگی نوجوانی میشویم که مانند ما میزیست و دم
میزد و بیم و امید داشت ، چنانکه ما امروز داریم .

برای جویندگان و یابندگان آن مقبره چه چیز بیشتر اهمیت و ارزش
داشت ؟ گنج زر و چیزهای گویایی که از زندگی سه هزار سال پیش
حکایت میکنند ؟ یا دسته گلی که بر پیشانی پادشاه بود - دسته گلی که
هنوز از حرارت دستهای لطیف ملکه گرم و از اشک چشمان زیبایش
شور بود ؟